

تأثیر دیدگاه‌های تربیتی ایرانیان باستان در ادب فارسی با تکیه بر باب هفتم بوستان سعدی

دکتر وحید سبزیان پور *

چکیده:

سعدی باب هفتم «بوستان» را با عنوان «در عالم تربیت» به منظور تعلیم شیوه‌های تربیتی و اخلاقی سروده است. عموم محققان بر این باورند که آثار سعدی، از جمله این باب از بوستان، متأثر از فرهنگ عربی و اندیشه‌های اسلامی است. در این مقاله نشان داده‌ایم که سرچشمه‌های فکری سعدی در مسائل تربیتی، به همان اندازه که با فرهنگ عربی تطبیق دارد، با اندیشه‌های ایرانی نیز هماهنگ و همسو است. از نتایج این پژوهش، لزوم توجه به منابع عربی برای کشف دیدگاه‌های ایرانیان باستان و تأثیر آن در ادب فارسی است. تقدّم زمانی دیدگاه‌های ایرانی بر اندیشه‌های عربی و اسلامی، نشان می‌دهد که مردم ایران زمین با بسیاری از امور اخلاقی و تربیتی، که امروزه اسلامی و یا عربی محسوب می‌شوند، آشنا بودند؛ همچنین این دیدگاه‌ها توانسته‌اند پا را از حوزه فرهنگ ایرانی و متون پهلوی فراتر بگذارند و وارد فرهنگ و

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه wsabzianpoor@yahoo.com

ادب عربی بشوند. متأسفانه اشاره به دیدگاه‌های ایرانی در شرح و تحلیل متون ادب فارسی سخت مورد بی‌مهری محققان قرار گرفته و لازم است که در کنار تحلیل‌های مبتنی بر تأثیرپذیری ادب فارسی از ادب عربی، به فرهنگ ایرانی نیز توجه لازم صورت گیرد.

واژه‌های کلیدی:

بوستان سعدی، اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی، فرهنگ و ادب ایران باستان، فرهنگ و ادب عربی.

مقدمه:

در این مقاله با محدودکردن دامنه بحث به باب هفتم «بوستان» سعدی، بر آنیم تا نشان دهیم که تمدن کهن و ریشه‌دار ایران، از یک پشتوانه فرهنگی قوی و گسترده برخوردار است و بخشی از آن مربوط به مسائل و امور تربیتی است که از دید نافذ محققان و پژوهشگران ادب فارسی پنهان مانده است.

درباره سعدی و تأثیرپذیری وی از فرهنگ ایرانی سخن بسیار رفته است؛^۱ به همین سبب برای احتراز از تکرار مکررات با اشاره به چند نکته به بررسی ریشه‌های ایرانی اندیشه‌های سعدی در باب هفتم «بوستان» می‌پردازیم:

۱- نویسنده مدعی است که در این مقاله به سرچشمه ایرانی همه حکایت‌ها و ابیات حکیمانه باب هفتم «بوستان» سعدی اشاره کرده است.

۲- منابع نویسنده برای دست‌یابی به اندیشه‌های ایرانی، متون معتبر ادب عربی به منزله «سر دلبران در حدیث دیگران» است که مهم‌ترین منبع آگاهی از فرهنگ ایران باستان محسوب می‌شود.^۲

۳- برای تأیید برخی سخنان حکیمان ایرانی، که منقول از ادب عربی است، از منابع فارسی نیز شواهد محدودی نقل کرده‌ایم.

۴- موج عرب‌زدگی در شرح و تحلیل متون فارسی آنقدر گسترده است^۳ که برای نمونه خزائلی در شرح «بوستان» با استناد به ۵۰ روایت، ۳۹ بیت عربی و ۲۰ ضرب‌المثل عربی در مسیری گام نهاده است که محفوظ عراقی طی کرده است (خزائلی، ۱۳۶۳: ۴۰۱-۴۰۵)؛ به همین سبب در پی نوشت به دیدگاه‌های صاحب‌نظران و شارحان «بوستان» و ادب فارسی اشاره کرده‌ایم.

۵- این پژوهش پاسخی است به کتاب سعدی و متنبنی که نویسنده آن مدعی است سعدی مضامین حکمی خود را از ادب عربی اقتباس کرده است.

۶- نویسنده مدعی است شواهد ایرانی موجود در این مقاله برای تحلیل «بوستان» در هیچ یک از شرح‌ها و پژوهش‌های مربوط به «بوستان» سعدی نیامده است.

۷- در برخی موارد برای حکمت‌های ایرانی به چند منبع عربی اشاره کرده‌ایم تا مشخص شود که سخنان منسوب به ایرانیان در منابع متعدد آمده و اختصاص به منابع محدودی ندارد.

لازم به ذکر است که ابیات «بوستان» سعدی را از «بوستان» چاپ یوسفی انتخاب کرده و برای اختصار، نام سعدی و تاریخ چاپ را نیاورده‌ایم.

در این بخش برای نمونه به ۲۰ مضمون اصلی در باب هفتم «بوستان» اشاره می‌کنیم که در منابع عربی به ایرانیان باستان نیز نسبت داده شده است:

۱- نفس، خطرناک‌ترین دشمن:

از دیدگاه سعدی خواسته‌های نفسانی از موانع رشد آدمی و گاه از عوامل بسیار خطرناک است که مانند دشمنی پنهان ولی درونی در کمین انسان است؛ به همین سبب، باب تربیت را با اشاره به نفس و خطر آن شروع کرده است و می‌گوید: با وجود دشمنی خانگی به نام نفس، چرا به دنبال جنگ با بیگانه‌ای؟

تو با دشمن نفس هم‌خانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای

(بوستان: ۱۵۳)

ایرانیان باستان نفس را می‌شناختند و از خطرهایی که برای آدمی به وجود می‌آورد، آگاهی داشتند. بزرگمهر می‌گوید: «کنت عبد الأحرار والعبيد، فلم يملكني أحد و لا قهرني مثل هواي: بنده آزادگان و غلامان بودم، هیچ کدام مانند هوای نفس مرا تملک نکرد و بر من چیره نشد» (یوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۵).

وی در سخن حکمت‌آمیز دیگری اینگونه خطر نفس را گوشزد می‌کند: «عادانی العداء فلم أر أعدى إلی من نفسي: دشمنان بسیاری با من دشمنی کردند؛ ولی هیچ دشمنی را مانند نفسم ندیدم» (عاملی، ۱۴۲۰: ۱۲/۱)، (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۹) و (یوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۵/۲).

از نکات قابل تأمل این که سعدی مبارزان میدان نفس را با رستم و زال که نمادهای ایرانی هستند، مقایسه می‌کند:

عنان باز پیچان نفس از حرام به مردی ز رستم گذشتند و سام
(بوستان: ۱۵۳)

ضرورت مبارزه با نفس را در این حکمت ایرانی می‌بینیم:

«علامة العقل أن يري العبد حارسا لنفسه من نفسه و... و يروض صعب الهوي حتى يذله للعقل... و يمنع الشهوات: از نشانه‌های عقل این که بنده را می‌بینی خودش را از آسیب نفس محافظت می‌کند... و هوای نفس خود را تربیت می‌کند تا آن را در مقابل عقل ذلیل کند... و مانع شهوات شود» (ابن مسکویه، بی‌تا: ۶۲).

سعدی در ادامه، وجود انسان را به کشوری تشبیه می‌کند که آدمی، سلطان؛ خرد، وزیر؛ رضایت و تقوی، آزادگان؛ و هوی و هوس، رهنمان این ملک هستند. در این کشور، خرد که وزیر است، باید اشراف و حاکمیت داشته باشد تا مجالی برای ترکسازی بدخواهان؛ یعنی هوی و هوس، حرص و کین و... نباشد:

وجود تو شهری است پر نیک و بد تو سلطان و دستور دانا خرد
رضا و ورع نیک‌نامان حر هوی و هوس رهنزن و کیسه بر
(بوستان: ۱۵۳)

تشبیه وجود آدمی به کشوری با وزیر و... در این عبارت که از ایرانیان نقل شده، در قالب استعاره مکنیه دیده می‌شود: «من أتاه الله سعة في الفهم و قوة في العقل فقد أتاه السلطان الذي يملك به نفسه و من ملك نفسه بسلطان عقله قل أسفه على كل شيء فإنت: ۴ هر که را خداوند وسعت فهم و قوت عقل دهد، به او قدرتی داده است که بر نفسش حکومت کند و هر کس با توان عقلانی خود بر نفسش حاکم شود، اندوهش برای چیزهایی که از دست داده است اندک می‌شود» (ابن مسکویه، بی تا: ۷۸).

آنچه در سخن مذکور قابل تأمل است، این است که دانایی و عقل، می‌توانند با حاکمیت بر کشور وجود، نیروهای منفی را ضعیف و ناتوان کنند، چیزی که سعدی در این بیت به آن اشاره دارد:

هوی و هوس را نماند ستیز چو بینند سرپنجه عقل تیز
(بوستان: ۱۵۳)

نمونه‌هایی دیگر از سخنان حکیمان ایرانی که عقل را عامل مبارزه با هوی و هوس دانسته است:

شهوَت و آرزوی بد را با خرد بزیند.

با خرد و اندیشه پاک، دیو خشم و خواهش‌های پست و آرز و شهوت را از خود برانید.

شهوَت رانی مکن تا از کردارت زیان و پشیمانی به تو نرسد.^۵

از *نوشروان* نقل شده است: «و منها أن يكون الهوي عنده في جنب العقل لغوا»: از جمله این که هوای نفس در مقابل عقل او ناتوان باشد (ابن مسکویه، بی تا: ۵۶).

همو گوید: «اگر خواهی که از پشیمانی دراز ایمن گردی به هوای دل کار مکن» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۴).

همچنین وی گفته است: «متابع شهوت مباش که این نه کار خردمندان باشد» (همان: ۸۱)؛ برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۷ الف: ۱۷۳).

سعدی در ادامه می‌گوید:

رئسی که دشمن سیاست نکرد هم از دست دشمن ریاست نکرد
(بوستان: ۱۵۳)

این مضمون را ابن مسکویه از ایرانیان نقل کرده است:
«و من لم یکن کذلک ملکنه نفسه فأوردته الموارد المهلكة المردية: و هر کس
اینگونه نباشد، نفسش (به جای خرد) بر او حاکم می‌شود و او را به هلاکت می‌رساند»
(ابن مسکویه، بی تا: ۷۸).
برای اطلاع از مضمون تضاد عقل و هوای نفس در ایران باستان نک: (سبزیان‌پور،
۱۳۸۴ الف: ۱۳۶).

۲- گفتار اندر فضیلت خاموشی:

سعادی پس از موضوع نفس به فضیلت خاموشی می‌پردازد. بعید نیست که این ترتیب،
در دیدگاه او نشانه خطر بزرگ زبان پس از نفس باشد. شیخ شیراز با طرح این موضوع،
که دهان چون صدف است و نباید جز با مروارید باز شود، توصیه می‌کند که اول
اندیشه وانگهی گفتار:

نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته
تأمل کنان در خطا و صواب به از ژاژخایان حاضر جواب
(بوستان: ۱۵۴)

یکی از حکیمان ایرانی علامت عاقل را سخن گفتن از روی معرفت می‌داند: «سئل
حکیم الفرس لم سمی العاقل عاقلاً فقال للعاقل أربع علامات يعرف بها... وان يتكلم عن
العلم و يعرف منفعة الكلام فی موضعه... از حکیمی ایرانی پرسیده شد: چرا عاقل را
عاقل نامیده‌اند؟ گفت: عاقل چهار علامت دارد که با آنها شناخته می‌شود... با آگاهی
سخن می‌گوید و فایده سخن را در جای خودش می‌داند» (غزالی، ۱۹۶۸: ۱۱۹).
یکی از پندهای مکتوب بر تاج /نوشروان اختصاص به این موضوع دارد: «ناسخته
سخن مگوید» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸).

سعدی نقص و کمال آدمی را به سبب سخن می‌داند:

کمال است در نفس انسان سخن تو خود را به گفتار ناقص مکن
(بوستان: ۱۵۴)

پرویز به پسرش شیرویه چنین گفته است: «اعلم أن كلمة منك تسفك دماً وأخري تحقن دماً؛ بدان که یک کلمه از تو خون می‌ریزد و یک کلمه دیگر خونی را حفظ می‌کند» (الآبی، ۱۹۹۰: ۷۹/۷)، (ابن قتیبه، بی‌تا: ۱/ ۶۴) و (ابن عبد ربه، ۱۹۹۹: ۱/ ۲۸).
از همو نقل شده است: «من الكلام ما هو أمرع من الغيث. ومنه ما هو أحسن من السيف: برخی سخنان پر برکت‌تر از باران و برخی دیگر خشن‌تر از شمشیر هستند» (ثعالبی، بی‌تا: ۵۲).

بزرگمهر درباره خطر زبان می‌گوید: «وقعت في المضار العظيمة، فلم أقع في أضر من لسانی: در ضررهای بسیار افتادم؛ ولی در چیزی زیان‌بارتر از زبان نیفتادم» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۹) و (یوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۶/۲).

همچنین سعدی با تشبیه انسان به شمع، از خطر و زیان زبان سخن می‌گوید:

از آن مرد دانا دهان سوخته‌ست که بیند که شمع از زبان سوخته‌ست
(بوستان: ۱۵۴)

از بهرام گور نقل شده است: «مَا أَحْسَنَ حِفْظَ اللِّسَانِ بِالطَّائِرِ وَ الْإِنْسَانِ! لَوْ حَفِظَ هَذَا لِسَانَهُ مَا هَلَكَ: مهار زبان برای انسان و پرنده چه خوب است. اگر این پرنده زبانش را نگاه می‌داشت کشته نمی‌شد».

برای اطلاع از داستان مربوط به این سخن و تأثیر آن در اشعار عربی نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۹ الف: ۸۰).

سعدی از زبان یک زن به همسر نادانش می‌گوید: یا آگاهانه سخن گو یا خاموش باش:

به دهقان نادان چه خوش گفت زن به دانش سخن گوی یا دم مزن
(بوستان: ۵۴)

این توصیه به این شکل از بزرگمهر نقل شده است: «ما أوتی رجل مثل غریزة عقل، فإن حرمها فطول صمت، فإن حرمها فالموت أستر له: به آدمی چیزی مانند عقل داده نشده. پس اگر از آن محروم است، سکوت طولانی کند و اگر از سکوت هم محروم است مرگ بهترین پوشش برای اوست» (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۳۸/۲).

شیرویه فرزند پرویز گفته است: «أن الخرس خیر من البیان بما لا یجب: لال بودن بهتر از سخن نابجاست» (ابن حمدون، ۱۹۹۶: ۴۳۹ / ۱).

حکایت دیگر سعدی درباره صوفی نادانی در مصر است که مردم چون پروانه به دور او می‌گشتند. این صوفی زمانی با خود تصمیم می‌گیرد که سخن گوید تا احترامش نزد مردم افزون شود؛ پس از سخن گفتن، دوست و دشمن می‌فهمند که: «در مصر نادان‌تر از وی هموست». سعدی در پایان این داستان نتیجه می‌گیرد اگر نادان چون حیوانات خاموش باشد، بهتر از آن است که ناصواب گوید:

بهایم خموش‌سند و گویا بشر زبان بسته بهتر که گویا به شر
چو مردم سخن گفت باید به هوش وگرنه شدن چون بهایم خموش
(بوستان: ۱۵۵)

از کسری نقل شده است: «عی الصمّت خیر من عی الکلام عیب سکوت بهتر از عیب سخن است» (وطواط، بی‌تا: ۱۶۶). برای اطلاع از تأثیر این سخن در اشعار ابونواس نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۹ الف: ۷۸).

در ادامه، سعدی از شخصی سخن می‌گوید که به سبب ناسزا گفتن، با ذلت و خواری کتک می‌خورد و گریبانش را می‌درند و چنین نتیجه می‌گیرد:

نیبی که آتش زبان است و بس به آبی توان کشتنش در نفس
(بوستان: ۱۵۶)

این حکایت یادآور سخن بزرگمهر است: «من ملکه طول لسانه أهلكه فضل بیانه: هرکس زبان بلندش بر او حاکم شود، حرف‌های زیادی‌اش او را به هلاکت می‌رساند» (ابن منقذ، ۱۳۵۴: ۳۹).

پارسایی به عضدالدوله می‌گوید: برای شفای فرزند بیمارِ مرغان وحشی را از قفس آزاد کن. او همه پرنده‌ها را جز یک بلبل، به سبب آواز خوشش آزاد می‌کند:

بخندید کای بلبل خوش نفس تو از گفت خود مانده‌ای در قفس
(بوستان: ۱۵۶)

برخی از پندهای مکتوب بر تاج/نوشروان چنین است: «چشم و زبان و عورت را نگاهدارید» و «زبان به هنگام بهتر دارید» نک: (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۶) و «چهار چیز همیشه نگاهدارید: دیر خفتن و زود خاستن و کم گفتن و کم خوردن». (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۹). برای اطلاع از این مضمون در «شاهنامه» فردوسی و سخنان بزرگمهر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۹۰: ۱۷۰۱). لازم به ذکر است که مضمون سکوت و خاموشی، از پر بسامدترین مضامین به کار رفته در آثار سعدی است که در تک‌تک آثار وی پراکنده است و برخی از تصاویر و ترکیبات به کار رفته در این خصوص با آثار پیش از وی، حتی با دیوان امام علی (علیه‌السلام) نیز قابل مقایسه است (برای مزید اطلاع ر.ک: وفایی، ۱۳۹۰: ۲۱).

۳- حفظ اسرار و رازداری:

سعدی در حکایت «سلطان تکش و حفظ اسرار» می‌گوید: تکش رازی را با غلامان خود در میان گذاشت و از آنان خواست که این راز را به کسی نگویند. این راز به سرعت در میان مردم منتشر شد و تکش دستور کشتن همه غلامان را صادر کرد. یک نفر از آنان در دفاع از آن جمع گفت: تو راز خود را نگه نداشتی، چگونه از ما توقع رازداری می‌کنی؟

تو اوّل نبستی که سرچشمه بود چو سیلاب شد پیش بستن چه سود
تو پیدا مکن راز دل بر کسی که او خود نگوید بر هر کسی
(بوستان: ۱۵۴)

از امثال ایرانیان: «إذا أفشيت إلى سرّك وأوصيتني أن لا أبوح بالسرّ فهلا أوصيت بهذا نفسك؟ وقتی رازت را نزد من افشا می‌کنی و به من سفارش می‌کنی که آن را آشکار نکنم، چرا این سفارش را به خودت نکرده‌ای؟» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۳۱۲).

پند یازدهم/نوشروان: «اگر خواهی راز تو دشمن نداند با دوست مگوی» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲).

از ابیات حکیمانه این حکایت، این بیت است:

سخن تا نگویی بر او دست هست چو گفته شود یابد او بر تو دست
(بوستان: ۱۵۴)

این بیت یادآور این سخن است که /بن قتیبه از کتاب‌های عجم نقل کرده است: وفي كتب العجم: «إذا تكلمت بالكلمة ملكتنی ولم أملكها: وقتی سخنی را به زبان آورم، مالک من می‌شود و من صاحب آن نیستم» (ابن قتیبه، بی تا: ۱۹۵).

از /نوشروان نقل شده است: «أنا على ردّ ما لم أقل أقدر مني على رد ما قد قلت: من برای پاسخ به آنچه نگفتم تواناتم تا آنچه که گفته‌ام (جاحظ، بی تا: ۲۱)، (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۹۵)، (الآبی، ۱۹۹۰: ۶۵/۷)، (قیروانی، ۱۳۷۲: ۴/۱۰۱۱) و (مرزبانی، ۱۹۶۴: ۶۱).

۴- وظایف دوست در مقابل دوست:

سعیدی از وظایف دوست در مقابل دوست سخن می‌گوید:

رفیقی که غایب شد ای نیکنام دو چیزست از او بر رفیقان حرام
یکی آنکه مالش به باطل خورند دوم آن که نامش به غیبت برند
(بوستان: ۱۶۱)

از پندهای حکیمان ایرانی: «صِفَةُ الصَّدِيقِ أَنْ يَبْدُلَ لَكَ مَالَهُ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَ نَفْسَهُ عِنْدَ النَّكْبَةِ، وَ يَحْفَظُكَ عِنْدَ الْمَغِيبِ: ویژگی دوست خوب این است که مالش را در زمان نیاز به تو ببخشد، خودش را در زمان بلا و مصیبت در اختیار تو گذارد و در نبود تو، حافظ حقوق تو باشد» (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۹۴).

در این سخن بزرگمهر وظایف دوست در مقابل دوست به صراحت مشخص شده است: «خصال يعرف بها اخوان العالانية: أن يستر الرجل منهم على أخيه ما يعرفه من عيب فيه، و أن يحضره بما يحب و يغيب عنه ما يكره، و لا يخذله عند الشدة، و لا يحسده في الرخاء و لا يشمت به في المصيبة، و لا يكتمه سرّه، و لا يفشى عليه أسراره، و لا يفسده على أهله، و لا يحرشه على اخوانه، و لا يسأله ماله، و لا يضمن عليه بما عنده: چند ویژگی هست که به سبب آن‌ها دوستان خوب شناخته می‌شوند: این که عیب‌هایش را بپوشاند، آنچه را که دوست می‌دارد، برایش حاضر کند و آنچه را که دوست نمی‌دارد، نزدش نیاورد؛ در سختی‌ها او را تنها نگذارد؛ در رفاه به او حسد نوزد؛ در بلا او را سرزنش نکند؛ اسرارش را از او پنهان نکند؛ اسرار او را پخش نکند؛ او را در میان نزدیکانش ضایع نکند؛ دوستانش را علیه او تحریک نکند؛ چشم به مال او نداشته باشد و از دادن پول به او بخل نوزد» (ابن مسکویه، بی تا: ۳۹).

۵- فضولی:

میریدی دف و چنگ مطربان را می‌شکند و سخت مورد آزار و اذیت آنان قرار می‌گیرد، پیرش به او می‌گوید: اگر توقع آسایش داری، با مردم کار نداشته باش:

نخواهی که باشی چو دف روی ریش چو چنگ ای برادر سر انداز پیش
(بوستان: ۱۵۶)

سعیدی از فردی سخن می‌گوید که در فتنه‌ای میانجی شد و سرش شکست، نتیجه می‌گیرد که به تو عقل و هوش داده‌اند که در امور نامربوط دخالت نکنی:

تو را دیده در سر نهادند و گوش دهن جای گفتار و دل جای هوش
مگر باز دانی نشیب از فراز نگویی که این کوتاه است آن دراز
(همان: ۱۵۶)

بزرگمهر دخالت نکردن در امور دیگران را مهم‌ترین عامل آسایش انسان می‌داند: «التمست الراحة لنفسی فلم أجد شيئاً أروح لها من ترک ما لا يعينها: برای خودم آسایش

جست و جو کردم و چیزی را راحت تر از ترک فضولی ندیدم» (یوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۶).
 همچنین جوانمردی را در احتراز از دخالت در امور دیگران می‌داند: «و سئل
 بزرگمهر: ما المروءة؟ قال: ترک ما لا یعنی: از بزرگمهر پرسیده شد: جوانمردی چیست؟
 گفت: ترک چیزی است که مربوط به تو نیست» (قیروانی، ۱۳۷۲: ۶۰۵/۲) و
 (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۲۹).

برای اطلاع از داستانی با این مضمون در «گلستان» سعدی نک: (سبزیان‌پور،
 ۱۳۸۸ الف: ۱۰۵)

۶- آبرو مریز تا آبرویت را نریزند:

شخصی نزد پیر خود می‌گوید: فلان صوفی را مست و قی‌آلود در جمعی تردامن و
 بی‌آبرو دیدم. پیر با شنیدن این سخن برآشفته می‌شود و به او دستور می‌دهد برای
 مراعات حق دوستی و نهی از منکر، مست را از آن محل دور کند. مرد به ناچار مست
 را به دوش می‌گیرد و در غوغا و هیاهوی مردم، که او را انگشت‌نما و متهم به مستی و
 گناه می‌کنند، به خانه‌اش می‌رساند. آن شب از فکر و خیال نمی‌خوابد، روز بعد پیرش
 به او می‌گوید: آبروی مردم را در کوچه مریز تا آبرویت در شهر نریزد:

شب از فکرت و نامرادی نخفت دگر روز پیرش به تعلیم گفت
 مریز آبروی برادر به کوی که دهرت نریزد به شهر آبروی
 (بوستان: ۱۵۸)

از پندهای ایرانیان: «و لاتکونوا بحائین عن مغیبات الاحوال فیکثر عتبکم: در
 جست‌وجوی امور پنهان نباشید؛ زیرا سرزنش شما بسیار گردد» (ابن مسکویه، بی‌تا: ۸۵).

۷- سخن چینی:

در این باب دو حکایت درباره سخن‌چینی آمده است:

شخصی به یک صوفی خبر می‌دهد: فلان از تو بدگویی کرده است. صوفی می‌گوید:
سخن‌چین مانند دشمن است:

کسانی که پیغام دشمن برند ز دشمن همانا که دشمن‌ترند
کسی قول دشمن نیارد به دوست جز آن کس که در دشمنی یار اوست
(بوستان: ۱۶۱)

انوشروان در این‌باره گفته است: «هر که تو را (بی) گناهی زشت گوید، وی را تو معذورتر دار از آن کس که آن سخن به تو رساند» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳، پند بیست و پنجم انوشروان)، برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۸ الف: ۱۱۱).

سخن‌چینی نزد فریدون، از وزیر روشن‌دل او چنین بدگویی می‌کند: این وزیر به مردم قرض می‌دهد و سررسید آن را مرگ تو قرار داده است. فریدون با خشم فراوان، سبب این کار را می‌پرسد. در پاسخ می‌گوید: اگر مرگ تو زمان بازپرداخت وام باشد، همه برای سلامت‌ات دعا می‌کنند. سعادی در ادامه از زشتی کار سخن‌چین می‌گوید:

ندیدم ز غمّاز سرگشته‌تر نگون‌طالع و بخت‌برگشته‌تر
(بوستان: ۱۶۲)

ثعالبی از یکی از حکیمان ایرانی نقل کرده است: «السعیات أقتل من الأسیاف ومن السم الزعاف: سخن‌چینی از شمشیر و سم مهلک‌تر است» (ثعالبی، بی‌تا: ۴۹). در پنندهای مکتوب بر تاج/انوشروان آمده است: «از مردم غمّاز و بی‌دیانت وفا گوش مدارید» (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۴) و نیز «راز خود پیش سخن‌چین مگوید» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸).

۸- ضرورت شغل و تعلیم در کودکی:

از دستوره‌های اخلاقی سعادی در این باب، «گفتار اندر پروردن فرزندان» است. سعادی آموزش حرفه و پیشه و راهی را برای کسب روزی به همه جوانان - چه مرفه و چه غیرمرفه - ضروری می‌داند:

ییا‌موز پـرورده را دسـترنج وگر دست داری چو قارون به گنج

چه دانی که گردیدن روزگار به غربت بگرداندش در دیار
 چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس کجا دست حاجت برد پیش کس؟
 (بوستان: ۱۶۵)

در «قابوس‌نامه»: آمده است: گشتاسب در زمان اسارت در روم، آهنگری می‌کرد و چون به وطن خود بازآمد، دستور داد تا همه بزرگان، فرزند خود را حرفه‌ای آموزند. عنصرالمعالی پس از نقل داستان گشتاسب به پسرش می‌گوید: «بعد از آن در عجم آن رسم افتاد که هیچ محتشم نبود که صنعتی ندانستی؛ هرچند بدان حاجتش نبود و آن به عادت کردند. پس هرچه بتوانی آموختن بیاموز که منافع آن به تو باز گردد» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۳۵).

عوفی پس از نقل این داستان نوشته است:

پیشه آموز ای پسر که تو را پیشه باشد امان ز درویشی
 (عوفی، ۱۳۸۴: ۲۸۶)

بزرگمهرگفته است: «إن یکن الشغل محمده فالفراغ مفسدة: اگر کار پسندیده است، بیکاری مایه فساد است» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۵۷۵/۱) و (ماوردی، ۱۴۰۷: ۳۹ و ۸۱). همچنین گفته است: «الفراغ یهیج الفكرة، والفكرة تهیج الفتنة: بیکاری فکر را تحریک می‌کند و فکر فتنه را» (الآبی، ۱۹۹۰: ۷۸/۷).

میدانی (۲۰۰۳: ۳۴۱/۲ و ۴۲۳/۱) دو ضرب‌المثل «مَنْ احترف، اعتلف: هرکس حرفه داشته باشد، روزی می‌خورد» و «الصناعة فی الکف امان من الفقر: صنعت و حرفه مانع فقر است» را مولد، یعنی غیرعربی و نوخاسته دانسته است. این که الآبی (۱۹۹۰: ۳۲۴/۵) این عبارت را از پندهای مکتوب بر عصای ساسان دانسته است: «من لم یحترف لم یعتلف: هرکس حرفه‌ای نداشته باشد، خوراک و روزی ندارد»، هرگونه تردیدی را در اصالت ایرانی این مضمون برطرف می‌کند. بدیهی است در محیط صحرا و بیابان‌های حجاز، که زندگی مردم از طریق دامداری، کوچ و جست‌وجوی مرتع تأمین می‌شده، زمینه‌ای برای کسب حرفه و پیشه، که از لوازم شهرنشینی بوده، وجود نداشته است.

برای اطلاع از فرهنگ کار و تلاش در اندیشه اسلامی و ایرانی و دیوان پروین اعتصامی نک: (سبزیان‌پور و باقری، ۱۳۸۹: ص ۱۳-۲۱) و برای اطلاع از مضامین عربی و فارسی درباره کار و تلاش نک: (دهخدا، ۱۳۵۲: ۲۴۲).

۹- پرده‌پوشی و اجتناب از عیب‌جویی:

سعدی چند حکایت درباره غیبت و بدگویی دارد، در ابتدای این بحث می‌گوید: بدگویی بدتر از دزدی است (بوستان: ۱۵۸)، در دوران تحصیل در نظامیه بغداد، از حسادت کسی نزد استاد شکایت می‌کند، استاد برآشفته می‌گوید: اگر او به سبب حسادت به دوزخ می‌رود تو با غیبت به همان راه می‌روی:

گر او راه دوزخ گرفت از خسی از این راه دیگر تو در وی رسی

(همان: ۱۵۹)

سعدی عیب‌جویی را آنقدر بد می‌داند که حتی بدگویی حجاج بن یوسف خونخوار را هم جایز نمی‌داند. (همان: ۱۵۹)، در پاسخ پارسایی که شوخی پارسایی دیگر را عیب می‌داند، می‌گوید: اگر شوخی حرام است چه کسی بدگویی را جایز دانسته است؟ (همان: ۱۵۹). عابدی پارسا مسایل شرعی می‌آموزد ولی از دهخدای محله بد می‌گوید، دهخدا در مذمت او می‌گوید:

نه مسواک در روزه گفستی خطاست بنی آدم مرده خوردن رواست؟

(همان: ۱۶۰)

در حکایتی دیگر از فردی عیب‌جو حیرت می‌کند که دشمنان دین از او در امانند ولی مسلمانان از آسیب زبان او در امان نیستند؟

که کافر ز پیکارش ایمن نشست مسلمان ز جور زبانش نرس

(همان: ۱۶۰)

از زبان دیوانه‌ای می‌گوید: اگر فرار باشد بدگویی کسی کنم، از مادرم بدگویی می‌کنم تا صوابِ اعمالِ نیک غیبت‌کننده را او ببرد (همان: ۱۶۱).

از جوانی نیکنام و فرزانه یاد می‌کند که به انواع هنرها آراسته بود ولی به سبب نداشتن دندان پیش از تلفظ درست برخی حروف ناتوان بود. سعدی گوید: این عیب او را نزد کسی برشمردم، او برآشفته شد و گفت:

تو در وی همان عیب دیدی که هست ز چندان هنر چشم عقلت بیست
(همان: ۱۶۹)

این اعتراض شدید سعدی به دیدن عیب دیگران را در این حکمت از اسفندیار می‌توان دید:

«لا یعیب الناس الا معیب: جز معیوب، کسی عیب مردم را بر نمی‌شمارد» (ثعالبی، بی تا: ۴۳).

سعدی معتقد است که هیچ انسانی عاری از عیب نیست؛ برای این منظور از ملازمت خار و گل استفاده می‌کند:

بود خار و گل با هم ای هوشمند چه در بند خاری تو؟ گل دسته بند
(همان: ۱۷۰)

این مضمون در سخنان منسوب به بزرگمهر چنین آمده است: «هَلْ مِنْ أَحَدٍ لَيْسَ فِيهِ عَيْبٌ؟ قَالَ: لَا، إِنَّ الْأَذَى لَا عَيْبَ فِيهِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَمُوتَ: آیا کسی وجود دارد که عیب نداشته باشد؟ گفت: نه، کسی که عیب نداشته باشد شایسته است که نمیرد». ابن قتیبه معتقد است که این مفهوم را شاعری به نام موسی با اقتباس از سخن بزرگمهر به لباس نظم درآورده است. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۹ الف: ۸۷).

شیخ شیراز عیب دیدن را از صفات مردم زشت‌خو می‌داند:

کرا زشت خوبی بود در سرشت نبیند ز طاووس جز پای زشت
(بوستان: ۱۷۰)

قیروانی (۱۳۷۲: ۵۷۷/۲) پس از نقل داستانی از بهرام گور، این عبارت حکیمانه را از او نقل می‌کند: «تَأْمَلِ الْعَيْبِ عَيْبٌ: دقت در عیب، عیب است». در ادامه دو بیت از ابن رومی را متأثر از این سخن بهرام می‌داند. برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۹ الف: ۸۱).

چنان که ملاحظه می‌شود موضوع غیبت و بدگویی از مسایل اخلاقی مشهور در دین اسلام است، بویژه هنگامی که با تعابیری قرآنی چون (گوشت مرده خوردن...) و رسیدن صوابِ اعمالِ نیک غیبت کننده به غیبت شونده بیان می‌شود. در هر حال بن‌مایه حکایت‌های مذکور در چند نکته خلاصه می‌شود:

۱- زشتی غیبت و عیب‌جویی و توصیه به خودداری از این صفت؛ ۲- ضرورت پوشاندن عیب‌های مردم؛ ۳- توجه به این نکته که عیب و نقص در وجود همه مردم است. پس نباید آن‌ها را آشکار کرد؛ ۴- آشکار کردن عیب مردم از گناهان بزرگ است؛ ۵- هر کس عیب‌جویی کند، مردم به دنبال عیب‌های او می‌گردند؛ ۶- عیب پوشیدن از نشانه‌های رشد و کمال آدمی است؛ ۷- بدگویان در میان مردم منفور هستند.

لازم به یادآوری است که مضمون عیب‌جویی در اخلاقیات ایران باستان نیز بسیار جدی بوده است؛ زیرا با وجود منابع اندکی که از ایران باستان به ما رسیده است به سادگی می‌توان نشانه‌های رواج و شیوع آن را پیدا کرد:

در فرهنگ باستانی ایران، غیبت و عیب‌جویی آنقدر زشت است که آذرباد^۷ به پسرش دستور می‌دهد از همنشینی با عیب‌جو دوری کند: «لا تُؤانسن المعجب الکفور الذی یعیب الناس: با متکبر ناسپاسی که عیب مردم را می‌بیند، همنشینی مکن» (ابن مسکویه، بی تا: ۲۷).

قباد، عیب‌جو را منفورترین شخص می‌داند: «یا بنی لیکن أبغض رعیتک إلیک أكثرهم تکشیفاً لمعایب الناس، فإن فی الناس عیوباً أنت أحق من سترها وکره ما تکشف من غائبها، فإنما إلیک الحکم علی ما ظهر والله یحکم فیما غاب: پسر، باید که منفورترین مردم، نزد تو کسی باشد که عیب‌های دیگران را بیشتر آشکار می‌کند؛ زیرا در میان مردم عیب‌هایی وجود دارد که تو باید آن‌ها را بپوشانی. کراهت داشته باش از این که عیب‌های مردم آشکار شود؛ زیرا بر توست که حکم به ظاهر کنی و خداوند است که در خصوص آنچه پنهان است، داوری می‌کند» (ابن طقطقی، ۱۸۹۴: ۹۱).

نیاکان ایرانی ما، بزرگ‌ترین گناه را ندیدن عیب خود دانسته‌اند: «أی الذنوب أعظم علی الانسان؟ أن یخفی علیه عیبه: کدام گناه برای آدمی بزرگ‌تر است؟ این که عیبش بر او پوشیده باشد» (ابن مسکویه، بی تا: ۵۸، از پاسخ‌های انوشروان به سؤال‌هایی که از او پرسیدند).

بزرگمهر انسان رشدیافته را کسی می‌داند که زشتی‌ها را نمی‌بیند، از او پرسیدند: «من أكمل الناس؟ قال: من لم يجعل سمعه غرضاً للفحشاء، وكان الأغلب علیه التغافل: چه کسی کامل‌ترین مردم است؟ گفت: کسی که گوشش را در خدمت شنیدن زشتی‌ها قرار ندهد و بیشتر اوقات چشم‌پوشی کند» (زمخشری، ۱۴۱۲: ۴۴۹).

بزرگمهر به فرزندش یادآوری می‌کند که انسان‌های عیب‌جو حس عیب‌جویی دیگران را تحریک می‌کنند؛ دائماً زیر ذره‌بین دیگران قرار دارند و مردم آن‌ها را نمی‌بخشند: «لا تکونوا عیابین فتکونوا عند الناس اذا اذنبتم اشد عیبا و اقل عذرا: عیب‌جویی نکنید؛ زیرا اگر خطا کنید، در نزد مردم بیشترین عیب و کمترین عذر را خواهید داشت» (همان: ۳۲۸/۲).

هرمز گفته است: «من قال فی الناس بما یعلم قالوا فیه بما لا یعلم: هرکس عیب‌هایی را که از مردم می‌داند به زبان آورد، درباره او چیزهایی گویند (عیب‌هایی) که نمی‌داند» (ثعالبی، بی تا: ۵۲).

دختر اردشیر یکی از صفات مهم شاه را دوری از عیب‌جویی می‌داند: «آن که از عیب جستن دیگران اعراض کند تا عیب او نجویند» نک: (وراوینی، ۱۳۶۳: ۱۸۴).
موضوع عیب‌جویی و زیان‌های بسیار آن، آنقدر شناخته شده بود که بر تاج انوشروان نوشته شده بود:

«به عیب جستن مردم مشغول مشوید» نک: (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸) و «عیب کسان به هیچ حال مجوید» نک: (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۵) و برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۸: ۱۲۰)، (همان، ۱۳۸۷: ۶۳) و (همان، ۱۳۸۴: ۹۱).

۱۰- دیدگاه سعدی درباره زنان:

در باب هفتم «بوستان» چهار نوع سخن درباره زنان آمده است:
الف: ستایش زنان نیکوسیرت؛ ب: تأکید بر عفت زنان؛ ج: نکوهش زنان بدسیرت؛
د: نکوهش عموم زنان.

الف: ستایش زنان نیکوسیرت

سعدی زن خوب و یکدل را مایه سعادت مرد می‌داند:

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا
کسی برگرفت از جهان کام دل که یکدل بود با وی آرام دل
(بوستان: ۱۶۳)

در ایران باستان همسر خوب مایه روشنی چشم است:

«أی الاشیاء اقر للعین؟ قلت: الولد النجیب و الزوجة الموافقة: چه چیزی مایه آرامش
خیال است؟ فرزند نجیب و همسر همدل» (ابن مسکویه، بی‌تا: ۳۴، از پاسخ‌های
بزرگمهر به سؤال‌هایی که از او شده است).

در این باره بزرگمهر گفته است: «المرأة الصالحة تشبه الوالدة و الأخت و الصديق و
الامة و المرأة السوء تشبه الربة و العدو و السارق: زن خوب مانند مادر، خواهر، دوست
و کنیز است و زن بد مانند ارباب، دشمن و دزد است» (همان: ۴۰).

ب: تأکید بر عفت و حیای زنان

سعدی اندک بی‌حیایی زن را موجب سرافکندگی شوهر می‌داند:

چو در روی بیگانه خندید زن دگر مرد گو لاف مردی مزین
(بوستان: ۱۶۴)

انوشروان در وصف بی‌حیایی زنان گفته است: «أربع قبائح، وهی فی أربعة أقبح: البخل
فی الملوك، والكذب فی القضاة، والحدة فی العلماء، والوقاحة فی النساء: چهار ویژگی
زشت در چهار چیز زشت‌تر است: بخل در شاهان، دروغ در قاضیان، خشونت در
دانشمندان و بی‌حیایی در زنان» (زمخشری، ۱۴۱۲: ۳۱۰/۵) و (ابشیهی، ۱۴۲۱: ۲۷۰/۱).

در ایران باستان بی‌حیایی زنان را موجب بی‌غیرتی و ذلت مردان می‌دانسته‌اند: قال: أی شیء أشد تهجینا للمروءة؟ قلت للنساء قلة الحیاء. (ابن مسکویه، بی‌تا: ۳۷، از پاسخ‌های بزرگمهر به سؤالات مردم).

ج: نکوهش زنان بداخلاق

سعیدی زنان بدخوی را اینگونه مورد انتقاد قرار می‌دهد:

دلارام باشد زن نیک‌خواه ولیکن زن بد خدایا پناه
در خرمی بر سرایی بیند که بانگ زن از وی برآید بلند
(بوستان: ۱۶۳)

در پندهای مکتوب بر تاج *انوشروان* آمده است: «زن سلیطه و بدزبان و ناکدبانو و بددست و بی‌شرم و دراز زبان را به خانه مدارید و طلاق دهید» (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۵).
بزرگمهر گوید: «چهار چیز بلای بزرگ است... و زن ناسازگار و...» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۲۱).

همو گوید: «لم أرَ أغلب من المرأة السوء: هیچ موجودی را مسلط‌تر از زن بد ندیدم» (یوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۶).

از بزرگمهر پرسیدند: ای الأذی ألزم؟ قلت (بزرگمهر): الزوجة غیر الموافقة و الولد السوء: چه رنجی بیشتر همراه آدمی است؟ گفتم: زن ناموافق و فرزند بد (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۳۴، از پاسخ‌های بزرگمهر به سؤالات مردم).

د: نکوهش زنان

بدبینی به زنان در ادب فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. سعیدی می‌گوید:

زن خوب خوش طبع رنج است و بار رها کن زن زشت ناسازگار
یکی گفت کس را زن بد مباد دگر گفت زن خود اندر جهان مباد
(بوستان: ۱۶۴)

از نوع سلام خسرو پرویز علائم بدبینی به زنان دیده می‌شود: «کان وزیر المأمون إذا دخل علیه حیاة بتحیة أبروین: عشت الدهر، ونلت المنی، وجنبت طاعة النساء: وقتی وزیر مأمون بر او وارد می‌شد به شیوه پرویز به او سلام می‌کرد: زنده باشی، به کام باشی

و از اطاعت زنان بدور» (زمخسری، ۱۴۱۲: ۳۶۶/۲).

در برخی پندهای ایرانی به بی‌وفایی زنان اشاره شده است: «خمسة أشياء لا بقاء لها و لا ثبات: ظل الغمام، و خلة الاشرار، و عشق النساء، و الثناء الكاذب، و المال الكثير: پنج چیز است که ماندگار نیست: سایه ابر، دوستی اشرار، عشق زنان، مدح دروغ و مال بسیار» (ابن مسکویه، بی تا: ۷۸). برای اطلاع از این مضمون در «کلیله و دمنه» نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۵: ۹۸)

بر تاج/نوشروان نوشته شده است: «از مکر و حیلت زنان ایمن مباشید» و «از پادشاهان و شاعران و زنان بترسید» (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۴ و ۶۲۶) و «راز خود با کودکان و زنان مگویید» و «از زنان چشم وفا مدارید» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸)، «خویشتن را اسیر زنان مکنید» و «بر مرگ دختران غم مخورید» (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۴).

در پایان داستانی مربوط به خسرو پرویز و یک ماهی فروش، خسرو دستور می‌دهد که منادی ندا دهد: «به تدبیر و رای زنان کار مکنید». برای اطلاع بیشتر نک: (غزالی، ۱۳۸۹: ۱۵۱).
/بشیهی (۱۴۲۱: ۴۱۱/۲) پس از نقل داستان مذکور نوشته است: خسرو دستور داد در پندها بنویسند: «الغدیر ومطواعة النساء يؤدیان إلى الغرم الثقیل: خیانت و اطاعت زنان موجب خسران بسیار است». نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۸ الف: ۱۰۲).

۱۱- در مذمت شوخی:

پیشتر به دیدگاه سعدی درباره مزاح اشاره‌ای مختصر شد. او معتقد است:

نباید که بسیار بازی کنی که مر قیمت خویش را بشکنی
(بوستان: ۱۵۵)

بزرگمهر گفته است: «لم أر... ولا متلفة للمروءة كاستعمال الهزل فی مواضع الجد: چیزی ندیدم که به اندازه شوخی در زمان جدی، ضایع‌کننده جوانمردی باشد» (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۲۹۴).

۱۲- میانه‌روی:

سعدی، خواننده را از افراط و تفریط نهی و به میانه‌روی توصیه می‌کند:

مگوی و منه تا توانی قدم از اندازه بیرون وز اندازه کم
(همان: ۱۵۵)

«قِيلَ لَانُوشِرَوَانَ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: الْقَصْدُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ. (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۲۹)؛ به انوشروان گفته شد: عقل چیست؟ گفت: میانه‌روی در همه کارها». برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۹ب: ۳۸۶).

از مصادیق میانه‌روی، اجتناب از زیاده‌روی در نرمش و خشونت است. سعدی در این باره می‌گوید:

وگر تند باشی به یک بار و تیز جهان گیرند از تو راه گریز
نه کوتاه دستی و بیچارگی نه زجر و تطاول به یکبارگی
(همان: ۱۵۵)

درباره میانه‌روی و اجتناب از افراط و تفریط در ایران باستان نک: (سبزیان‌پور، ۱۳۸۹ج: ۱۳۸).

۱۳- گوشه‌نشینی:

سعدی در بخشی از باب هفتم با عنوان «گفتار اندر سلامت گوشه‌نشینی و صبر بر ایذای خلق» به سختی از سخنان ناصواب و داوری‌های بی‌جای مردم گلایه می‌کند که کسی از خرده‌گیری مردم رهایی ندارد؛ اگرچه به آسمان رود. مردم گوشه‌نشین را ترسو، خنده‌رو و آمیزگار را سبکسار، مالدار را حریص، فقیر را بدبخت، دیندار را ریاکار، فصیح را یاوه‌گو، خاموش را ناتوان، شجاع را دیوانه، صبور را ضعیف، شتابان را خیره‌سر، کم‌خور را بخیل، با اشتها را شکمبار، قانع را فرومایه، سخی را بی‌کر و... می‌شمارد و در پایان می‌گوید: خدا و پیامبر هم از حرف مردم نرسند:

که یارد به کنج سلامت نشست که پیغمبر از خبث ایشان نرسست

خدا را که مانند و انباز و جفت ندارد شنیدی که ترسا چه گفت
(بوستان: ۱۶۹)

خلاصه سخنان سعدی را در این بخش که حاصل قدرت بیان و تعبیر بی‌نظیر اوست، می‌توان در این بیت دید:

اگر در جهان از جهان رسته‌ای است در از خلق از خویش بسته‌ای است
(همان: ۱۶۷)

این بیت سعدی یادآور این عبارت حکیمانه منسوب به هوشنگ است:
«السَّلَامَةُ فِي الْغُزْلَةِ: آسودگی و سلامت در دوری از مردم است» (ابن مسکویه، بی‌تا: ۷، منسوب به هوشنگ).
از پندهای مکتوب بر تاج/نوشروان: «کم رنجی در تنهایی است» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۹).

نتیجه‌گیری:

باب هفتم بوستان نمونه‌ای عالی از فرهنگ تربیتی ایرانی اسلامی است که محققان و صاحب‌نظران ما اصول تربیتی موجود در آن را برگرفته از اصول اسلامی می‌دانند؛ در حالی که بر اساس آنچه در متون عربی از ایرانیان نقل شده است، اجداد باستانی ما به این اصول دست یافته بودند.

دلیل این شباهت و هماهنگی را می‌توان در زنجیره‌ی تعالیم دینی، عقلانیت و خردورزی، تجربیات طولانی تاریخی، هوش فراوان ایرانیان و درک درست آن‌ها از واقعیات هستی و روابط انسانی دانست.

این در حالی است که روش شارحان و محققان ما در شرح و تحلیل متون ادب فارسی با استناد به امثال و اشعار عربی، به گونه‌ای است که نتیجه‌ی آن، وامداری و آویختگی فرهنگ و ادب فارسی به ادب عربی است؛ در حالی که مضامین حکمی ایرانی در متون ادب قدیم عربی، آنقدر زیاد – ولی پراکنده – است که به سبب تقدم تاریخی آن‌ها، می‌توان ریشه‌های بسیاری از دیدگاه‌های شاعران و گویندگان عرب و ایرانی را در آن‌ها پیدا کرد.

پی‌نوشتها:

- ۱- برای نمونه نک: سبزیان پور، (۱۳۸۸)، تأثیر پند...: ۹۴-۹۷ و همو، (۱۳۹۰): بازتاب...۴۹-۷۰).
- ۲- برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۹، بازتاب...: ۱۲۸).
- ۳- برای اطلاع از موج عرب‌زدگی در شرح و تحلیل متون ادب فارسی نک: (سبزیان پور، ۱۳۹۰، عرب...: ۱۲۵-۱۵۰).
- ۴- یوسفی (۱۳۶۸: ۳۷۲) و خزائلی (۱۳۶۳: ۳۱۰) این بیت را متأثر از حدیث «اعدی عدوک نفسک التی بین جانبیک» دانسته‌اند. محفوظ (۱۳۳۶: ۱۰۹) این حدیث را از کشف‌المحجوب و روض‌الخبار نقل کرده است. محقق (۱۳۴۰: ۷۱) این حدیث را از کنوز الحقایق به عنوان منبعی برای این بیت ناصر خسرو آورده است:
دشمن من این تن بد مهر مست کرده گره دامن بر دامنم
 (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۴۱) نیز همین حدیث را برای این بیت از مثنوی آورده است:
نفس هر دم از درونم در کمین از همه مردم بتر در مکر و کین
- ۵- برای اطلاع بیشتر نک: (مینوی خرد، ۱۳۷۹، ترجمه احمد تفضلی؛ شهزادی، موبد رستم، ۱۳۶۷، جهان‌بینی زرتشتی؛ متون پهلوی، ۱۳۷۱، گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، آسانا، گزارش سعید عریان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران).
- ۶- از بند ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰ اندرزنامه بزرگمهر (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۲۷ - ۱۲۹) فهمیده می‌شود: برای مبارزه با دیوهای آز و نیاز و خشم و رشک و ننگ و شهوت و کین و غفلت، خداوند آسن خرد (خرد فطری) و گوش سرود خرد (خرد اکتسابی) را آفرید. در مینوی خرد (۱۳۷۹: ۶۱) آمده است: «اهرم بدکار و دیوان را شکست دادن و از دوزخ تاریک بی‌بها رستن، چنین ممکن است وقتی که مینوی خرد را به پشتیبانی گیرند و نیز «شکستن کالبد دیوان و ناپدید کردن آنان، از نظر مردمان به سبب برترین افزار خرد بهتر انجام گرفته است» (همان، ۷۴).
- از سخنان مذکور نتیجه گرفته می‌شود: خداوند برای مبارزه با دیوهای درون انسان؛ یعنی صفات ناپسند، ابزارهایی برای مقابله قرار داده است؛ از جمله خرد غریزی و اکتسابی، امید، رضایت، دین‌داری، مشورت و... مهم‌ترین و مؤثرترین آن‌ها خرد است.
- ۷- آذرباد مهرسپندان یا مازسپندان از موبدان بزرگ دوره ساسانی است که در زمان شاپور دوم سمت دستوران دستور ایران را داشته است. او به فرمان شاپور، کتاب اوستا را مرور کرد.

منابع:

- ۱- الأبيهي، شهاب‌الدين محمد بن أحمد أبو الفتح. (۱۴۲۱). **المستطرف في كل فن مستظرف**، مراجعة و تعليق محمد سعيد، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
- ۲- ابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمان بن علي بن محمد. (۱۴۱۲). **المنتظم في تاريخ الملوك و الامم**، دراسة و تحقيق محمد عب القادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعيم زرزور، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ۳- ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علي. (۱۹۹۶). **التذكرة الحمدونية**، تحقيق احسان عباس و بكر عباس، بيروت: دارالصادر.
- ۴- ابن طقطقي، محمد بن علي بن طباطبا. (۱۸۹۴). **الفخرى في آداب السلطانية و الدول الاسلامية**، و قد ثنى بتصحيحه بعد العالم العلامة الغريفي زولدي أهاوردت هرتويغ درنبرغ، شالون على نهرسون، مطبع مرسو.
- ۵- ابن عبد ربه، شهاب‌الدين أحمد. (۱۹۹۹). **العقد الفريد**، بيروت: دار و مكتبة الهلال للطباعة و النشر.
- ۶- ابن قتيبة الدينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم. (بي تا). **عيون الاخبار**، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ۷- ابن مسكويه، ابو علي احمد بن محمد. (بي تا). **الحكمة الخالدة**، تحقيق عبدالرحمان بدوي، بيروت: دار الأندلس.
- ۸- ابن منقذ، أسامة. (۱۳۵۴). **لباب الآداب**، تحقيق أحمد محمد شاكر القاهرة: مكتبة لويس سركيس.
- ۹- الآبي، أبو سعد، منصور بن الحسين. (۱۹۹۰). **نثر الدر**، تحقيق منير محمد المدني، مراجعة دكتور حسين نصار، ج ۷، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۱۰- بيهقي، ابراهيم بن محمد. (۱۳۹۰). **المحاسن و المساوي**، بيروت: دار الصادر.
- ۱۱- ثعالبی ابو منصور. (بي تا)، **الاعجاز و الايجاز**، بغداد: مكتبة دار البيان.
- ۱۲- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر. (بي تا). **المحاسن و الأضداد**، دار مكتبة العرفان.

- ۱۳- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۲). **امثال و حکم**، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- الراغب الاصبهانی. (۱۴۲۰). ابوالقاسم حسین بن محمد، **محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء**، حقه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع، بیروت، شرکه دار الارقم.
- ۱۵- الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۱۲). **ربیع الأبرار و نصوص الأخبار**، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۱۶- سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۴ الف). «مقایسه حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم»، **مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱، بهار ۸۴، ۱۲۷ تا ۱۲۸.
- ۱۷- ----- (۱۳۸۴ ب). «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی»، **مجله فرهنگ**، ویژه ادبیات، ۹۵ تا ۱۲۳.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۵). «تأثیر ترجمه عربی کلیده و دمنه بر ادب عربی» **معارف**، دوره بیست و دوم، شماره پیاپی ۶۴ و ۶۵، ص ۸۵ تا ۱۱۴.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۷ الف). «مضامین شعر و ادب عربی در دیوان ایرج میرزا»، **فصلنامه علمی و پژوهشی کاوش‌نامه**، سال نهم، شماره ۱۷، ۱۵۴-۲۰۸.
- ۲۰- ----- (۱۳۸۷ ب). «تأثیر کلام علی (ع) در ادب الصغیر»، **مجله مقالات و بررسی‌ها**، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، دفتر ۸۸، ۵۳-۷۱.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۸ الف). «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم**، سال ۱۷، شماره ۶۴، صص ۹۱-۱۲۴.
- ۲۲- ----- (۱۳۸۸ ب). «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی»، **فصلنامه علوم اسلامی**، دانشگاه پیام نور، سال اول، شماره صفر، صص ۱۰۵-۱۲۶.
- ۲۳- ----- (۱۳۸۹ الف). «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در **نظم عربی**»، **مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان**، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹، صص ۶۹-۹۶.

- ۲۴- ----- (۱۳۸۹ب). «بازتاب عدالت ایرانیان در منابع عربی»، فصلنامه علمی پژوهشی لسان مبین، (پژوهش ادب عربی)، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، سال دوم، دوره جدید، شماره ۱، ص ۱۲۷-۱۵۵.
- ۲۵- ----- (۱۳۸۹ج). «کاوشی در جستجوی رشته‌های طلایی از ایران باستان تا نیما»، مجموعه مقالات همایش کشوری افسانه، نقد و تحلیل شعر معاصر ایران از نیما تا امروز، اراک ۲۹-۲۸ مهر ۱۳۸۹، به کوشش علی اکبر کمالی نهاد، ص ۳۸۴-۳۵۹.
- ۲۶- ----- (۱۳۹۰). «مقایسه حکمت‌های بزرگمهر در شاهنامه و منابع عربی»؛ کاخ بی‌گزند، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در هزاره دوم، (۳ لغایت ۵ دیماه)، تدوین و تنظیم، مریم خلیلی جهانتیغ، ۱۶۹۵-۱۷۱۷.
- ۲۷- -----، و زهره باقری. (۱۳۸۹). «همت و کار مضاعف در شعر پروین اعتصامی»، کتاب ماه، ادبیات، سال چهارم، شماره ۴۷، پیاپی ۱۶۱، اسفند ۱۳۸۹، ص ۱۳-۲۱.
- ۲۸- الطرطوشی، محمد بن الولید. (۱۹۹۰). *سراج الملوک*، تحقیق جعفر البیاتی، ریاض: الریس للکتب و النشر.
- ۲۹- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۶۶). *قابوس‌نامه*، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
- ۳۰- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۴). *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، به کوشش جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۱- الغزالی، ابوحامد. (۱۹۶۸). *التبر المسبوك في نصيحة الملوك*، مكتبة الكليات الازهریة.
- ۳۲- غزالی، امام محمد. (۱۳۸۹). *نصیحه الملوك*، مصحح عزیزالله عزیززاده، تهران: فردوس.
- ۳۳- القیروانی، أبواسحاق بن علی الحصری. (۱۳۷۲). *زهر الآداب و ثمر الآداب*، مفصل و مضبوط و مشروح بقلم الدكتور زکی مبارک، الطبعة الثانية، المصر: مطبعة السعادة.

- ۳۴- الماوردی، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصري. (۱۴۰۷ هـ). **أدب الدنيا و الدين**، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۳۵- المرزبانی، ابو عبدالله محمد بن عمران. (۱۹۶۴). **نور القبس المختصر من المقتبس**، عنی بتحقیقه رودلف زولهایم، دار النشر فرانتس شتاينر.
- ۳۶- مستوفي، حمدالله. (۱۳۳۹). **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۷- الميدانی، أبو الفضل. (۲۰۰۳). **مجمع الأمثال**، تحقیق و شرح و فهرسه الدكتور قصی الحسین، بیروت: منشورات دار و مكتبة الهلال.
- ۳۸- نفیسی، سعید. (۱۳۱۰). «**ده پند انوشروان**»، مجله ارمغان، سال دوازدهم، شماره نهم، ص ۶۲۳ - ۶۲۶.
- ۳۹- وراوینی، سعدالدين. (۱۳۶۳). **مرزبان نامه**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: خرمی.
- ۴۰- الوطواط، الامام العلامة أبو اسحاق برهان الدين الكتبي المعروف بالوطواط. (بی تا). **غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة**، بیروت: دارالصعب.
- ۴۱- وفايي، عباسعلی و رقيه كاردل ایلواری. (۱۳۹۰). «**اشتراکات آموزه های اخلاقی بوستان سعدی و دیوان امام علی (علیه السلام)**»، فصلنامه پژوهش نامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان، شماره دهم، دوره سوم، تابستان ۱۳۹۰.
- ۴۲- الیوسی، الحسن. (۱۴۰۲). **المحاضرات في اللغة و الأدب**، تحقیق و شرح محمد حجي و أحمد شرقاوي، بیروت، دارالغرب الاسلامی.